



درآمد

«شهید صادق گنجی فقط متعلق به مردم ایران نبود، پاکستانی‌ها پس از شهادت او، در روزنامه‌های خود نوشتند که: «گنجی، قلب لاهور بود» و افسوس که این گنج را از ما گرفتند...» این فقط شمه‌ای است از بیان احساس و نگاه حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی. ایشان از جوه مختلف شخصیت شهید گنجی می‌گویند و خاطراتی که در سفر به لاهور با آن شهید عزیز داشته است. این گفت و شنود را بخوانید:

«ناگفته‌هایی از زندگی و شخصیت شهید گنجی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

افسوس که این گنج را از ما گرفتند...

بی‌خود از شعشعه پرتو ذاتش کردند *** باده از جام تجلی صفاتش دادند
او اگر کامروا گشته و خوشدل چه عجب *** مستحق بوده و این‌ها به زکاتش دادند
کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان *** خاک او گشت و در آن جلوه ذاتش دادند

داشتید از پرتلاش بودن شهید بزرگوار صادق گنجی می‌گفتید و از ایامی که با همدیگر در لاهور بودید.

گفتم که صادق، شب و روز نمی‌شناخت و شاید واقعاً چهار ساعت هم نمی‌خوابید، بقیه اوقات را در تلاش و تکاپو بود. هنوز از پای تلفن بر نخوابیده، پاسخی چند مراجع را می‌داد. با اسلام آباد و راولپندی تماس می‌گرفت. مصاحبه مطبوعاتی برای ما ترتیب می‌داد. به ساختمان کتابخانه «خانه فرهنگ» می‌رفت. برنامه ملاقات‌ها و دیدارها را هماهنگ می‌ساخت و آخر سر، اگر وقتی باقی می‌ماند، سر سفره می‌نشست ولی شاید یکی دو لقمه نخورده، برمی‌خاست و سراغ کاری دیگر می‌رفت...

روز آخر اقامت در لاهور، گفتم صادق، من شاید ۲۵ سال است با «جماعت اسلامی» ارتباط دارم. اولین دیدارم با مولانا ابوالاعلی مودودی، مؤسس و متفکر حرکت، بیست سال پیشتر از این روز، در لندن بود. بعضی از کتاب‌های او را هم ترجمه کرده بودم. نامه‌های زیادی هم بین من و ایشان رد و بدل شده بود که آن‌ها را در ایران داشتم و دارم، روز قبلش هم به دیدار امیر جدید جماعت اسلامی و «مرکز منصوره» رفته بودیم، اما این‌ها هیچ کدام «تاریخ حرکت» نیست. من در دانشگاه تهران - دانشکده حقوق و علوم سیاسی - رشته حرکت‌های اسلامی معاصر را از سید جمال الدین تا امروز، تدریس می‌کنم و درباره همه مآخذی دارم، جز جماعت اسلامی، و این جا مرکز و پایگاه جماعت اسلامی است. آیا می‌توان یک کتاب خوب در این زمینه، که از خود جماعت نباشد، پیدا کرد؟

در این مدت که برای تهیه این ویژه‌نامه از شاهد یاران در تکاپو هستیم، همه دوستان و آشنایان شهید گنجی از جذابیت‌های ایشان می‌گویند. دوست داریم از زبان شما نیز این خصوصیات را بشنویم.

صادق، با سیمایی همیشه باز و تبسمی مدام و قیافه‌ای دلنشین، با ابروانی پهن و به هم پیوسته، صبح‌ها قبل از همه بیدار می‌شد و می‌گفت صبحانه هیأت را بیاورند. بعد به سراغ یکایک ما می‌آمد که مثلاً ساعت ۸ قرار ملاقات داریم. آوای دلنشین او را در لاهور، در خانه فرهنگ، در کتابخانه، در راهروها، در درون ماشین، در کنار مزار اقبال لاهوری، در کوچه و بازار، هنوز به یاد دارم و افسوس که دیگر صدای او را نخواهم شنید و «مقدر» چنین است که باید سوخت و ساخت و باور کرد پاییز را و زمستان را و پریپر شدن گل‌ها را...

البته من شکی ندارم که واقعاً حیف بود صادق با آن همه صدق و صفا و کوشش و ایثار و در یک کلمه: «با آن همه خوبی» در بستر بمیرد، ولی حیف هم بود که آن‌چنان با شتاب، از میان ما برود. اما او سزاوار شهادت بود که آن را به زکاتش دادند:

"دوش وقت سحر از غصه نجاتش دادند *** واندر آن ظلمت شب آب حیاتش دادند"

● او بی‌نهایت خونگرم، مهربان، کوشا، مخلص، انقلابی، خودجوش، پرتلاش و به تمام معنی یک مسلمان بود.
● در درس و فراگیری علوم و زبان، استعداد خاصی داشت. در چند ماه نخستین اقامتش در لاهور، زبان اردو را آن‌چنان یاد گرفته بود و حرف می‌زد، که گویی یک پاکستانی است

آشنایی حضرت تعالی با شهید گنجی از چه زمانی آغاز شد؟

صادق گنجی را من از اوایل انقلاب می‌شناختم، اما او را در لاهور، «کشف» کردم و دریافتم که «گنجی» است «صادق» و امیدی است برای فرهنگ آینده ما، نه تنها در دیارش دشتستان، که در تمام ایران. او بی‌نهایت خونگرم، مهربان، کوشا، مخلص، انقلابی، خودجوش، پرتلاش و به تمام معنی یک مسلمان بود. در درس و فراگیری علوم و زبان، استعداد خاصی داشت. در چند ماه نخستین اقامتش در لاهور، زبان اردو را آن‌چنان یاد گرفته بود و حرف می‌زد، که گویی یک پاکستانی است.

در آن زمان شما در کجا مشغول بودید و به چه مناسبتی به لاهور سفر کرده بودید؟

در آن دوران من به اصطلاح «وزارت خارجه‌ای» بودم اما در این سفر به عنوان سرپرست هیأتی از علماء و بزرگان شیعه و سنی - از جمله آیت الله جلالی خمینی و مولوی شیخ اسحاق مدنی - درباره مسأله «مسلمان رشدی» و ضرورت هماهنگی مسلمانان در مبارزه با این نوع قداست‌زدایی که توطئه‌ای از سوی محافل صهیونیستی بود، به پاکستان سفر کرده بودیم و به همین دلیل پس از «اسلام آباد» و «کراچی» به «لاهور» رفتیم، که خانه فرهنگ ایران در آن جا بود و نیز مزار دکتر محمد اقبال لاهوری که خود زیارتگاهی برای اهل شعر و عرفان است.

چند روزی که در لاهور بودیم، در خانه فرهنگ، صادق در کنار ما و میزبان مان بود. او شب و روز نمی‌شناخت، مدام یا ملاقات داشت یا به تلفن پاسخ می‌داد، یا برای هیأت ایرانی، برنامه تنظیم می‌کرد و خود پیشاپیش، همراه هیأت می‌آمد، با خستگی آشنا نبود. تازه، ما که می‌خواستیم، او به اتاق خود می‌رفت و مطالعه را آغاز می‌کرد. می‌گفت: «استاد، روزها که وقت ندارم، شب‌ها از خوابم می‌زنم و مطالعه می‌کنم، شاید چندصد کتاب به اردو و زبان‌های دیگر خوانده باشم، باید دید که در کتاب‌ها چه خبر است.»



بعد چه شد؟

به خانه فرهنگ رسیده بودیم که مولانا اسحاق مدنی و جناب آیت الله شیخ حیدرعلی جلالی خمینی و آقای علی اورسجی منتظر ما بودند. قرار بود که شب به «جامعه منتظریه» برویم. اصلاً صادق برای هیأت اعزامی، وقت خالی و اضافی باقی نگذاشته بود. اگر هم دیدار رسمی نداشتیم، بر سر مزار اقبال لاهوری بودیم و دیدار مسجد بزرگ لاهور و زیارت زینبیه، و اگر شب به خانه فرهنگ می آمدیم، قبلاً چند خبرنگار منتظر اعضای هیأت بودند و البته صادق برای هر کدام هم به تناسب حوزه اطلاعاتی شان، قرار مصاحبه می گذاشت.

در آن سفر، به چه نقاط دیگری از لاهور رفتید؟

دیدارها زیاد بود و همه از کوشش ها و تلاش های پیشین صادق نشأت می گرفت. ما نخست از «جامعه نعیمی» که یکی از مدارس عمده و بزرگ اهل سنت در پاکستان است دیدن کردیم. با مفتی نعیمی، سرپرست جامعه و گروهی از اساتید آن جا گفت و گو داشتیم. مفتی نعیمی ضمن تأیید فتوای امام در مورد سلمان رشدی، گفت که علمای پاکستان در همه امور در کنار امام و انقلاب اسلامی خواهند ماند.

البته مفتی، خواستار فتوایی در تحریم «نخست وزیر شدن زنان» بود که آن روزها به علت کاندیدا شدن بی نظیر بوتو، مسأله روز پاکستان بود، و ما به طور اجمال از کنار آن «عبور» کردیم و اعتقاد هم نداشتیم که زن از نظر اسلام، نمی تواند نخست وزیر یا وزیر بشود؛ چرا که نه؟...

در مرکز جماعت اسلامی - منطقه منصوره - دیداری با رهبری جماعت اسلامی پاکستان داشتیم که در آن جلسه، علاوه بر قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی، چوهدری رحمت اللهی - قائم مقام وی - و استاد خلیل حامدی مسؤول مرکز علمی و بین المللی جماعت هم شرکت داشتند.

قاضی حسین بر ضرورت استمرار همکاری های مشترک بین جمهوری اسلامی ایران و حرکت های اسلامی معاصر تأکید داشت. او گفت ما طی یک اعلامیه رسمی، فتوای حضرت امام را تأیید کرده ایم و در همه امور در

گوید در حق ما جای هیچ اکراه نیست بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است *** ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست بر در میخانه رفتن کار بکرنگان بود *** خودفروشان را به کوی می فروشان راه نیست در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست *** در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست!

لبخندی زد و سرش را پایین انداخت و شعری از اقبال لاهوری خواند که شبیه مضمون شعر حافظ را داشت و اولش چنین بود:

"از نوا بر من قیامت رفت و کس آگاه نیست *** پیش محفل جز بسم و زیر و مقام و راه نیست"

گفتم پس تو که این هر دو شاعر را داری، دیگر چه جای گله و شکایت است؟

...به کتابخانه رسیده بودیم. یک دختر خانم پاکستانی منتظر ما بود. صادق خیلی خوشحال شد. گفت بین استاد! قبل از ما، کتاب رسیده است. دختر خانم کتابی را آورده بود به نام «پاکستان کی اهم سیاسی جماعتین» تألیف

دکتر صفدر محمود، که علاوه بر تاریخ جماعت اسلامی، سازمان های سیاسی عمده کشور را هم معرفی کرده بود. چند تا «شکریه»! به دختر خانم لاهوری گفتیم و او رفت.

به چند کتاب فروشی دیگر سر زدیم. داشت دیرمان می شد که گفت: استاد، بهتر نیست زودتر برویم؟ چون می ترسم به ترافیک عصر بخوریم و من نمازم قضا شود. گفتم برویم اما:

"نماز عشق را صبح و مساء نیست *** خدا خواندن به لفظ ربنا نیست

نماز عشق را بر قبله عشق *** به هر موقع به جا آری قضا نیست!"

شما همیشه با یکدیگر، با همین زبان شاعرانه گفت و گومی کردید؟

نه، آن روز ذوق شعری مان پس از زیارت مرقد اقبال و دیدن صادق گل کرده بود؛ همیشه این طور نبود. جالب این که توی ماشین نشسته بودیم که صادق گفت: استاد، یک بار دیگر آن شعر را بخوانید تا من یادداشتش کنم. شعر را یادداشت کرد و در طول راه، شعری از مرحوم اقبال لاهوری خواند و بعد گفت: حاج آقا، دلم خیلی گرفته، این جاها حال و هوای جبهه را ندارد، صفا و خلوص اوایل انقلاب را ندارد، می خواهم به ایران برگردم.

درد دل های صادق که تمام شد، گفتم بین صادق! همه جا می تواند جبهه باشد، اگر کار برای خدا باشد و می تواند حتی در صحنه کارزار جبهه ها کار برای خدا نباشد؛ اگر جهاد برای خدا نباشد. تو در این جا دل به ماشین بنز و خانه فرهنگ و رزیدانس که نیستی، این زندگی تو است که نه شب می دانی چیست و نه روز می شناسی کدام است؛ این هم جبهه ۲۴ ساعته بدون استراحت است. می خواهی برگردی یک «نابلد» بیاید جای تو؟ مطمئن باش که در همین جا اجر جهادگران را داری و ثواب شهیدان را...

چند روزی که در لاهور بودیم، در خانه فرهنگ، صادق در کنار ما و میزبان مان بود. او شب و روز نمی شناخت، مدام یا ملاقات داشت یا به تلفن پاسخ می داد، یا برای هیأت ایرانی، برنامه تنظیم می کرد و خود پیشاپیش، همراه هیأت می آمد، با خستگی آشنا نبود. تازه، ما که می خوابیدیم، او به اتاق خود می رفت و مطالعه را آغاز می کرد

گفت استاد، من دارم تحقیقی در این زمینه آماده می کنم که نسخه ای را برای شما می فرستم، ولی کتاب هایی هم هست که بیشتر به زبان اردو است. گفتم باشد، به زبان ترکی هم باشد قبول دارم! خندید و گفت چشم. تلفن را برداشت، زنگ زد و به اردو می گفت: «مولانا صاحب قبله خسروشاهی پروفیسور یونیورسیتی تهران هه... تاریخی جماعت اسلامی گیاهی هه...! معلوم بود که دارد درباره کتاب مورد خواست من صحبت می کند، هنوز گوشی تلفن را نگذاشته، گفت استاد، برویم ساختمان شماره ۲، قرار است یک نفر کتابی برای شما بیاورد. گفتم با این سرعت؟!...

و این سرعت هم یکی از ویژگی هایی است که همگان بر دارا بودن آن توسط شهید گنجی تأکید فراوان دارند، او حتی یک لحظه از عمر خویش را هم تلف نمی کرد.

دقیقاً. القصة، با هم رفتیم. راننده پاکستانی خانه فرهنگ هم با ما بود. صادق در طول راه درد دل می کرد، از جمله می گفت: استاد، چرا بعضی ها، پس از انقلاب، تغییر کرده و جور دیگری شده اند؟ هر کسی در خط آن ها نیست، می کوبندش یا قبولش ندارند. گفتم: صادق، کلی گویی نکن، مصداق بگو تا بگویم! گفت: مثلاً آقای خسروشاهی را با آن همه سوابق، قبول ندارند. خندیدیم و گفتم: حالا مشکل حل شد. به قول حافظ، آن ها گناهی ندارند؛ «هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست»! خراباتیان را که همه نباید پذیرند؟! لاید همان کسانی نمی پذیرندشان که از حال ما آگاه نیستند. مگر شعر خواجه حافظ را فراموش کرده ای:

"زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست *** هر چه





تکلیف‌مان را روشن نمایید.
۱- در ماه اکتبر سال جاری در هند سمنار دو روزه‌ای به نام رحمه للعالمین که در حقیقت بررسی علمی و تقبیدی علیه کتاب آیات شیطانی است برگزار می‌گردد، از اینجانب دعوت به عمل آمده و خواسته‌اند که یکی از شخصیت‌های ایرانی را نیز معرفی نمایم. این بنده خدا نام حضرت تعالی را پیشنهاد کرده (بدون اخذ اجازه) اکنون مایل‌م بدانم که آیا برای تنظیم بقیه

عملی بین مذاهب اسلامی، که خوشبختانه با موفقیت همراه بود و بنده به گوشه‌ای از آثار این دیدارها با علماء اهل سنت و محبت‌های صادق هم اشاره کردم. اما مصاحبه‌هایی متعدد و در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با ما انجام شد که در جرائد متعدد چاپ لاهور، منتشر گردید.

یک نمونه از آن‌ها، نشر مصاحبه‌ای درباره مسأله سلمان رشدی بود که در روزنامه معروف و کثیرالانتشار «مشرق» چاپ لاهور منتشر شد. این مصاحبه شامل افشای اهداف امپریالیسم غربی از توطئه آن‌زمان جدید - قداست‌زدایی و اهانت به مقدسات اسلامی بود که با نشر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی در آن زمان آغاز شده بود و ما ادامه همان طرح توطئه را همواره از طریق ساخت فیلم سینمایی، نشر کاریکاتور و مقالات بیشمار در روزنامه‌ها، چاپ کتاب‌ها و پخش سی‌دی‌های اهانت آمیز شاهد بودیم و آخرین نمونه آن‌ها همین مسأله طرح توطئه قرآن سوزی در آمریکا توسط یک کشیش و گروهی از عوامل وابسته به صهیونیسم بین‌المللی است.

به هر حال من در آن مصاحبه مفصل که تقریباً یک صفحه کامل از روزنامه «مشرق» را پر کرده بود، اهداف محافل صلیبی - صهیونی را افشا کرده و فلسفه صدور حکم و فتوای تاریخی امام خمینی - قدس سره - را درباره سلمان رشدی توضیح داده بودم. و این توضیحات در واقع در روشن کردن افکار عمومی در پاکستان، بسیار تأثیرگذار بود و مورد توجه علمای محترم و مردم مسلمان آن سامان قرار گرفت. [نمونه‌ای از روزنامه مشرق به پیوست مصاحبه موجود است].

نگاه امروزتان پس از گذشت بیست سال از فقدان و شهادت شهید صادق گنجی، نسبت به آن عزیز چگونه است؛ آیا هنوز هم با همان شور و شوق سابق همراه است؟

هنوز از پای تلفن بر نخواستہ، پاسخ چند مراجع را می‌داد. با اسلام آباد و راولپندی تماس می‌گرفت. مصاحبه مطبوعاتی برای ما ترتیب می‌داد. به ساختمان کتابخانه «خانه فرهنگ» می‌رفت. برنامه ملاقات‌ها و دیدارها را هماهنگ می‌ساخت و آخر سر، اگر وقتی باقی می‌ماند، سر سفره می‌نشست ولی شاید یکی دو لقمه نخورده، برمی‌خاست و سراغ کاری دیگر می‌رفت

امور از ناحیه شما آمادگی هست یا خیر؟
۲- از آن‌جا که کار بسیار مهمی بر سر راهم سبز گردیده، عملاً نتوانسته‌ام تاریخ جماعت اسلامی را بازنویسی و آماده بهره برداری نمایم، لذا کاری که اکنون در شرف اتمام است، تحت عنوان مسیحیت در پاکستان (بررسی تاریخی و سیاسی و فرهنگی) آماده است، که در صورت تمایل می‌توانم به محضرتان ارسال دارم.
۳- اگر احیاناً کتابی یا چیزی مورد نیاز شد حتماً بفرمایید تا خدمتگزاری نمایم.
۴- و اما درخواست حقیر:

برادر حامل نامه، از دوستان معتبر و بسیار خوب اینجانب بوده که قصد دارند در پاکستان در رشته پزشکی تحصیل نمایند، از آن‌جا که اینجانب و آقای قمی نیز برایشان تأییدیه داده و این بنده بیش از ۱۰ سال است که به خوبی نامبرده را می‌شناسم، لطف فرموده در این زمینه مساعدت نمایید.

در پایان [اگر] امری باشد، به دیده منت داشته و یک بار دیگر آرزوهای قلبی خویش را برای تجدید ملاقات با شما ابراز می‌دارم.

ضمناً از دورنگ شدن نامه، شدیداً پوزش می‌طلبم.

با تشکر برادرت صادق گنجی

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی - لاهور

نامه‌ای دیگری هم از صادق دارم، که همواره دوست داشتم که اگر مثلاً وزارت محترم ارشاد اسلامی، خواست یادواره خاصی برای بزرگداشت این شهید عزیز منتشر کند، در اختیار آن‌ها قرارش دهم و در این‌جا، بی‌مناسبت نیست پیشنهاد کنم که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجموعه گزارش‌ها و تحقیق‌های ارسالی صادق را، برای استفاده اهل تحقیق منتشر سازد، که هم یادی است از او

و هم کمکی به دوستانی که امکان استفاده از بانک اطلاعاتی وزارت را، به علت اشتغالات و دوری راه، ندارند.

می‌دانیم که شهید گنجی همواره بی‌صبرانه منتظر بچه‌های ایران بود تا در آن‌جا به بهترین نحو ممکن، کارهایشان را هماهنگ و تسهیلات لازم را برای‌شان فراهم سازد. شما نیز به نمونه‌ای از فعالیت‌ها و مصاحبه‌های خودتان در پاکستان اشاره بفرمایید.

درواقع چون هدف اصلی ما از این سفر، مسأله سلمان رشدی بود و نیز جلب همکاری علمای پاکستان و ایجاد تقریب

کنار جمهوری اسلامی خواهیم بود.
شب هنگام در سمنار «نهضت تحفظ ناموس رسالت» بودیم که با شرکت شخصیت‌های برجسته‌ای چون نواب زاده نصرالله خان، مولانا عبدالستار نیازی - دبیر جمعیت علمای پاکستان - و مولانا ساجد نقوی - رئیس نهضت اجرای فقه جعفری - و ده‌ها نفر دیگر تشکیل شده بود. سخنرانان به اتفاق آراء، توطئه فرهنگی امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا و انگلیس را محکوم ساختند. مولانا عبدالستار نیازی در دیداری در هتل «فلای تیز» به من گفت: "فتوای حضرت امام خمینی موجب وحدت مسلمین گردید و نشان داد که امام خمینی، جز خدا و شریعت، هیچ چیز را در نظر نمی‌گیرند".

در دیدار از «آکادمی اقبال» معلوم شد که صادق، آشنایی دیرینه و تنگاتنگی با اعضای آن دارد. این آکادمی به نشر اندیشه‌های اقبال در سطح جهان مشغول است و فصلنامه‌ای هم به نام «اقبالیات» به زبان‌های فارسی، عربی، اردو و انگلیسی منتشر می‌سازد.

دیدار دیگری هم داشتیم از مرکز «اشاعت ثقافت اسلامی» و مدیر آن «سراج منیر» که به نشر کتب مربوط به فرهنگ و تمدن و فلسفه اسلامی در شبه قاره می‌پردازد. صادق با اعضای آن‌جا آن‌چنان گرم و صمیمی و آشنا بود که گویی خود از اعضای این مرکز است.

وقتی از سفر لاهور بازگشتید، رابطه‌تان با شهید صادق گنجی به چه صورتی ادامه یافت؟

پس از مراجعت ما به ایران، صادق ارتباط را قطع نکرد. یک بار که به ایران آمد، همراه آقای حسینی، به منزل ما آمد. در لاهور هم که بود از طریق مکاتبه در تماس بودیم، در نامه‌های اصرار داشت که برای شرکت در سمنار مربوط به سلمان رشدی به هند بروم و صادقانه با یادآوری این‌که نتوانسته بود تحقیق مربوط به جماعت اسلامی را تکمیل کند، ارسال گزارش دیگری را وعده می‌داد.

در این‌جا متن نامه صادق را که حاکی از صداقت اوست، عیناً می‌آورم که گوشه‌ای از تلاش و کوشش این شهید عزیز را هم نشان می‌دهد:

«برادر و سرور گرامی استاد خسروشاهی، سلام علیکم ضمن عرض سلام و ادب، امیدوارم که حال‌تان خوش و ملالی در زندگی، سیمای مبارک‌تان را آزرده خاطر نسازد، باری شوق و شغف دیدار مجدد با شما آرزویی است که مدت‌ها از پی آن روان بوده و از خداوند منان مسألت دارم که این خواهش و دعا را مستجاب فرماید، باری اندک فرصتی پیش آمد که مطالبی چند را تقدیم حضورتان نموده به این امید که با جواب خویش



مطلع یک دل نوشته...

بازخوانی مطلع - و تنها بخشی از دل نوشته
- حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی در رثای شهید صادق گنجی، پس از گذشت حدود بیست سال، نشان دهنده عمق احساس معاشران و یاران آن شهید نسبت به ایشان است؛ جوان برومندی که همگان امیدهای زیادی به آینده اش بسته بودند. این مطلع در مقدمه مقاله ای تحت عنوان «شهید صادق گنجی؛ گنجی صادق» به مناسبت چهلمین روز شهادت شهید صادق گنجی، در روزنامه اطلاعات یکشنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۶۹ به چاپ رسیده بود:

«چهل روز پیش، به قم که رسیدم خسته بودم... دراز کشیدم و به پسر (محمود) گفتم که اگر خوابم برد، ساعت سه مرا بیدار کند... تاکنون ندیده ام که محمود در انضباط و وقت شناسی، تخلفی داشته باشد. اگر خیلی ها وقت شناس نیستند، محمود، در همه کارهایش ساعت و حتی دقیقه ها را هم ملاحظه می کند که به نظرم در سن و سال او، کمی سخت گیری از سوی خویشین (!) است...

درست سر ساعت سه بیدارم کرد... و طبق معمول به گزارش «اخبار مهم» رادیو پرداخت. «شوارد نازه استعفا کرد...» و «صادق گنجی هم...» خبر را تکمیل نکرد... گویا که می دانست صادق را من خیلی دوست دارم... گفتم محمود! دیگر چیزی نگو... گفت من که چیزی نگفتم، مگر چه شده...؟ گفتم حتماً صادق شهید شده و گرنه او تا زنده بود که خیرهایش را «رادیو» نقل نمی کرد...

محمود سکوت کرد و به بهانه ای از اتاق بیرون رفت. فرصتی شد برای گریه در تنهایی و برای فراق صادق که منتظر دیدارش بودم... البته صادق باز می گشت، ولی دیگر این بار سراغ من نمی آمد، گرچه صدای دلنشین او در گوش های من همچنان طنین افکن است و گویا هم اکنون هم صادق لبخند می زند و شعری می خواند و داستانی نقل می کند... راستی هرگز تصور نمی کردم که این بار برای صادق «یادواره» بنویسم، گرچه خود او، دو سال پیش، در لاهور، به برادر دانشجویی که از هیأت ایرانی عکس می گرفت - به نظرم نام وی [دکتر] مجید شهنشاهی بود - گفت: «بیا یک عکس دو نفره هم از من و استاد، زیر عکس امام بگیر تا اگر شهید شدم، حاج آقا در یادواره من آن را چاپ کند، چون استاد یادواره های خوبی می نویسد، اما از من بنده خدا چه بنویسد؟!...» حرفی در آن جا برای گفتن نداشتم. زیر عکس امام ایستادم، برادر دانشجو عکس گرفت، بعد هم که ما به ایران آمدیم، صادق آن عکس را برای من فرستاد، که اینک در همین یادواره [و نیز گفت و شنود مربوطه در شاهد یاران] آن را می بینید! اما من، پس از چهل روز، واقعاً هنوز بساور ندارم که صادق، دیگر در میان ما نیست و من در یادواره چهلمین روز شهادت او، دارم «دفتر خاطرات» را باز می کنم که چیزی بنویسم...



بی تردید او قربانی توطئه ای حساب شده از سوی دشمنان اسلام شد. «محمد ایثار قاسمی» معاون انجمن وهابی سپاه صحابه - که بهتر است آن را سپاه یزید نام بنهیم - در مصاحبه ای با روزنامه «نوی وقت» چاپ پاکستان گفته بود: «صادق گنجی دشمن سرسخت آمریکا بود و از حمایت آمریکا از عراق سخن می گفت و به همین دلیل توسط عوامل آمریکا ترور شد.»

متهم اصلی در طرح و اجرای نقشه ترور شهید صادق گنجی، اکنون به درک واصل شده است، ولی قصاص آمرین آن جنایت، همواره مورد خواست مردم ایران و پاکستان بوده است.

حرف پایانی؟

صادق فقط متعلق به مردم ایران نبود، پاکستانی ها پس از شهادت او، در روزنامه های خود نوشتند که «گنجی قلب لاهور بود» و افسوس که این گنج را از ما گرفتند.

همسر شهید صادق گنجی، به هنگام به خاکسپاری پیکر پاک آن شهید عزیز می گفت: «صادق، گنجینه ای از گنجیه های انقلاب بود. او انسان زهد و عمل بود و جز شهادت، چیز دیگری شایستگی او را نداشت و این شهادت زیننده صادق بود.»

دوست دارم این گفت و شنود را با شعری از اقبال لاهوری به پایان برسانم: «نشان مرد مؤمن با تو گویم *** چو مرگ آید تبسم بر لب اوست»

از شما سپاسگزاریم.

من هم از شما، که باعث شدید دقایقی در احوال و خصائل نیک آن شهید سعید درنگ کنیم و خاطرات گذشته را تکمیل کنیم، متشکرم. ■

بله، بی تردید نگاهم هیچ فرقی نکرده، و اگر بر آن شور و شوق افزون نشده باشد؛ «حقه مهر به همان مهر و نشان است که بود». چون متأسفانه تجربه ها در بعضی از مراکز فرهنگی ما در خارج به خوبی نشان داد که به قول برادر عزیزمان آقای جواد منصوری - که خود، هم معاونت فرهنگی وزارت خارجه را مدتی به عهده داشت و هم در چین و پاکستان سفیر بود - برای این موارد، افراد برجسته ای تربیت نکرده ایم، و من اضافه می کنم که در نمایندگی های سیاسی نیز با چنین مشکلی روبرو هستیم. البته من جنبه های مثبت کارهای سیاسی - فرهنگی بعضی از برادران را نادیده نمی گیرم، اما باید پذیرفت که در این مدت طولانی، کادرسازی در این زمینه ها کاملاً متناسب با زمان و مکان، اسلام و انقلاب نبوده است و گاه حتی بعضی اعزام ها، به خاطر عملکرد منفی نماینده اعزامی، نتیجه منفی و معکوس بی بخشیده است. که نمونه آن را اخیراً با اعلام پناهندگی یک عضو وزارت خارجه و یک نماینده فرهنگی، در فنلاند و بلژیک، شاهد بودیم.

با ملاحظه این حوادث ناشایست، می فهمیم که صادق گنجی چه ارزشی داشت. ما متأسفانه «صادق گنجی» ها نداریم، بلکه، فقط تعداد معدود و محدودی هستند که در مسیر صادق گنجی، در کشورهای خارجی، گام برمی دارند.

در مورد چگونگی شهادت صادق گنجی و بازتاب آن چه می گوئید؟ از نظر شما کدام گروه عامل این جنایت بود؟

بی تردید او قربانی توطئه ای حساب شده از سوی دشمنان اسلام شد. «محمد ایثار قاسمی» معاون انجمن وهابی سپاه صحابه - که بهتر است آن را سپاه یزید نام بنهیم - در مصاحبه ای با روزنامه «نوی وقت» چاپ پاکستان گفته بود: «صادق گنجی دشمن سرسخت آمریکا بود و از حمایت آمریکا از عراق سخن می گفت و به همین دلیل توسط عوامل آمریکا ترور شد.» او این جملات را در رابطه با عدم دخالت باند تبه کار سپاه یزید در این امر، اظهار داشت و ما اصل موضوع را می پذیریم که صادق، قربانی توطئه امپریالیسم شد، ولی آلت فعل و «عوامل آمریکا» که این جنایت را مرتکب شدند، عضو همان سپاه یزید بودند که ایثار القاسمی معاون آن بود.

و البته دوستان می دانند که ایثار القاسمی، فقط دو هفته بعد، گویا در یک اختلاف درون گروهی و درگیری انتخاباتی با گروه منشعب از این سپاه، به سرکردگی شیخ اقبال، خود دچار تیر غیبی شد و به زیر خاک رفت، ولی مردم مسلمان ایران، همچنان انتظار دارند که عاملین اصلی اجرای توطئه، به کیفر خود برسند. گرچه ایثار القاسمی،

